

## حمله نبرد استالینگراد

چپ ارتش رامپوشاند .

لشکر لیودیکوف به عقب خط اصلی ارتش کشیده شد، زیرا بتجدید سازمان نیازمند بود .

به سرهنگ گوروخوف وظیفه پیشرفت از منطقه رینوک و اسپارتانوفکا و گرفتن کارخانه تراکتور و درعین حال میخکوب کردن دشمن در شمال مسکن کارگران واگذار شد .

ستاد ارتش برای اجرای این وظیفه فرمانهای جداگانه ای صادر کرد . فرمان زیرمربوط به نیروهای اصلی حمله آور بود :

۱ - دشمنی که محاصره شده ، بانیرو های محدود مقاومت شدید میکند و میکوشد تا مواضعی را که اشغال نموده ، حفظ کند .

۲ - ارتش در باهداد ۲۸ دسامبر ۱۹۴۲ ، به تباہ کردن پی گیر دشمن ادامه خواهد داد و حمله اصلی آن متوجه تپه ۱۰۷۵ است .

۳ - لشکر سولوکوف در ناحیه خیابان تسناثرالنایا حمله خواهد برد ، خیابان پرومیشلنایا را بگیرد و آنگاه به حوالی غربی ژردفسک خواهد رسید ...

۴ - لشکر گوریف با یک گروهان ت - ۳۴ که به آن ملحق شده و هنگ ۴۵۷ توپخانه و دو آتشبار ۱۲۵ میلیمتری ، در خیابان گراوسلنایا حمله میکند ، خیابان پینسکایا و سپس تپه ۱۰۷۵ را بگیرد ....

۵ - تیپ شتریکل با یک آتشبار ۲۰۵ میلیمتری و سه آتشبار ۱۲۵ میلیمتری وابسته ، زیر پوشش یک گردان ، از طرف خیابان اورارژنایا ، خیابان نارودنایا را اشغال میکند و سپس به سمت شرقی آبروی واقع در غرب خیابان نارودنایا میرسد ...

۶ - لشکر باتیو ک با حفظ مواضعی که اشغال کرده ، به حمله تیپ شتریکل پوشش خواهد داد ، مواضع آتش دشمن را در ناحیه مامایف گورگان بی اثر میسازد و نمیگذارد دشمن از ناحیه تیروف حمله متقابل کند .

۷ - افسر متصدی قسمت شیمیائی ارتش ، یک پرده دود در

## آغاز راه

جناح راست لشکر باتیوک پدید خواهد آورد ، تا دید مواضع آتش دشمن را نابود سازد .

طی حمله و منهدم ساختن استحکامات دشمن ، شعله افکنها مورد استفاده قرار خواهند گرفت .

۸- رئیس ستاد قسمت مهندسی ارتش اقدامات زیر را خواهد کرد.

الف - تضمین میکند که همراه گروههای تانک گروههای حفار با وسایل پاک کردن مین فعالیت نمایند .

ب - افراد و وسایل را برای مستحکم کردن بیدرنگ و تجهیز عماراتی که در غرب راه آهن بعنوان برجک آتش اشغال میشود ، آماده میسازد .

۹- وظیفه سه هنگ گروه توپخانه ارتش به شرح زیر خواهد

بود :

الف - نابودی آتشبارهای توپخانه دشمن .

ب - نابودی و بی اثر ساختن مواضع آتش دشمن در خط جبهه و عقب جبهه .

ج - پوشش دادن به نیروهای حمله آور .

د - در آغاز حمله پیاده نظام ، از میان بردن دید پستهای دیده بانی دشمن .

واحدها برای ساعت ۲۰ روز ۲۷ دسامبر باید آماده باشند . در مورد زمان آغاز حمله ، فرمانهای جداگانه صادر خواهد شد .

میدانیم که نیروهای محاصره شده دشمن ، کمتر از ۲۲ لشکر

نیود . فی الواقع ۲۲ لشکر دشمن محاصره شد که مجموعاً ۳۰۰ هزار

سرباز بودند . این گروه نیرومند محاصره شده و در یک حلقه آهنین

۷ ارتش شوروی نگاهداری میشود . ارتشها فرماندهی: آ- س- ژادوف،

ای-وای-گالائین ، پ-ای-بائف ، ای-ام-چیستیاکوف ، اف-ای-

تالبوخین ، ام-اس - شامیلف و فرماندهی ارتش شصت و دوم بود .

از ۲۲ لشکر دشمن که با ۷ ارتش جبهه دن مقابل بودند ،

۷ لشکر در برابر ارتش شصت و دوم ماند (لشکرهای ۷۹-۹۴-۱۰۰-

## حماة نبرد استالینگراد

۲۹۵-۳۰۵-۳۸۹ پیاده) این لشکرها با پنج گردان مهندس (۵۰-۱۶۲-۲۹۴-۳۶۶ و ۶۷۲) که هیتلر در ماه اکتبر برای هجوم به شهر فرستاد، تقویت شده بود.

توضیح این مطلب دشوار است که چرا پاولوس یک سوم از مجموع نیروهای خود را در برابر ارتش شصت و دوم که بر اثر پنج ماه جنگ یک نفس ضعیف شده و از رمق رفته بود، نگاهداشت، لیکن بهر حال این واقعیتی بود. پاولوس هنگامیکه خود را در محاصره یافت، ارتش شصت و دوم را از یاد نبرد و یک قوای نیرومند در میدان جنگ، در برابر آن نگاهداشت. از اینرو حملات ما بر ضد مامایف گورگان و از مساکن کراسنی او کتیابر بطرف تپه ۱۰۷۵ نه تنها با مقاومت لجوجانه، بلکه با حملات متقابل نیز مواجه شد.

علاوه بر این آلمانیان از روی تجربه تلخ دانستند که در شرایط شهر، نه تنها از نظر تاکتیکی حمله غیر ممکن است، بلکه دفاع از یک جبهه سراسری در سنگرها نیز میسر نیست. از اینرو آنان محکمترین عمارات و همچنین زیر زمین‌های ساختمان‌هایی را که در حال فروریختن بود، بعنوان نقاط مستحکم، مورد استفاده قرار دادند و غلبه بر این نقاط، برای ما بسیار دشوار بود.

فی‌المثل برای درهم شکستن موضع مستحکم دشمن در عمارت اداره مرکزی کارخانه کراسنی او کتیابر، گروه حمله اشکر سولو کوف میبایست یک دیوار اصلی عمارت را خراب کند و از میان آن بگذرد. آنان این کار را به کمک یک هویتزر ۱۲۲ میلیمتری که قطعاتش را به بخش اشغالی کارخانه آوردند، انجام دادند. در اینجا قطعات توپ را سوار کردند و بکارش انداختند. پس از چندین شلیک بخط مستقیم شکاری در دیوار پدید آمد و یادگان آلمانی در کارخانه نابود شد.

مانند سابق خیابانها و میدانها تهی بود. نه ما و نه دشمن میتوانستیم در فضای باز به عملیات پردازیم. هر کس که سرش را با بیاحتیاطی از زمین بلند میکرد و یا در خیابان میدوید، با گلوله یک تک تیرانداز و یا رگبار یک مسلسل دستی از پای درمی‌آمد.

## آغاز راه

سربازان دشمن که محاصره شده بودند ، در آغاز بمقاومت سخت پرداختند . ژنرالها و افسران با دقت نگذاشتند خبر بسته شدن حلقه ارتشهای شوروی در کالاج به آنان برسد . لیکن هنگامیکه سربازان آلمانی علیرغم این امر ، وضع خود را دریافتند ، پایشان اطمینان داده شد که يك گروه نیرومند زرهی به فرماندهی فن مانشتاین ، برای نجات آنها می آید . و بدین طریق سربازان آلمانی تا پایان ماه دسامبر امیدوار ماندند و با شدت و اغلب تا آخرین گلوله از خود دفاع کردند . کسی اسیر نمیشد .

فقط پس از آنکه گروه فن مانشتاین شکست خورد و ارتشهای ما آلمانیان را به خارکف ، لوگانسک و روستوف در کنار دن عقب راندند ، روحیه نیروهائی که محاصره شده بود ، بنحوقابل ملاحظه ای خراب تر شد . نه تنها سربازان ، بلکه افسران و ژنرالها نیز دیگر عقیده نداشتند که بشود حلقه محاصره را شکافت و از آن رها گردید .

دیری نپائید که مردان ماحتی شروع بگرفتن اسیران افسران دشمن کردند که نشان داد روحیه و قدرت ارتش پاولوس به سرعت پائین می آید .

از گانهای سیاسی ما ، در خراب کردن روحیه نیروی محاصره شده دشمن ، نقش اندکی نداشتند . آنها برنامه های خاص رادیوئی ، برای سربازان آلمانی ترتیب دادند و تشریح میکردند که در آینده بسیار نزدیک چه چیز انتظارشان را میکشد . سربازان آلمانی زود دریافتند که آذوقه برای ۳۰۰ هزار نفر را فقط میتوان از راه هوا آورد . لیکن چنانکه رادیوهای ما میگفتند برای پوشش دادن به هواپیماهای حمل و نقل که میخواستند غذا ، مهمات و سوخت تحویل دهند و در بازگشت زخمی هارا تخلیه کنند به تعداد عظیمی از هواپیماهای شکاری نیاز بود ، هواپیماهایی که هیتلر میبایست در سایر بخشهای جبهه نگاه دارد .

بنابراین رادیوهای ما خبر میدادند : « افسران و سربازان آلمانی جیره غذای روزانه شما ، بزودی به سه و نیم اونس (هر اونس ۲۸ گرم) نان و یک سوم اونس سوسیس سرد تقلیل خواهد یافت . »

چنین سخن پراکنی‌هایی تأثیر خود را بر مغز سربازانی که در محاصره بودند، می‌گذاشت. زیرا گزارش‌ها درست بود و سربازان آلمانی دیگر شروع به احساس رنج گرسنگی کرده بودند.

بسیاری از افسران و سربازان آلمانی در جبهه یادداشتهای روزانه داشتند. چرا اینکار را میکردند بر من معلوم نیست، لیکن از روی این یادداشتهای که بدست ما افتاد، میشود دید که چگونه روحیه ارتشهای آلمانی که در ژوئیه و اوت به نقطه صعودی خود رسیده بود، شروع بسقوط کرد و تا ژانویه ۱۹۴۳ بطور کلی نابود گشت.

یادداشتهای روزانه ویلهلم هوفمان را در برابر دارم. این یادداشتهای نشان میدهد که هوفمان ابتدا در یک گروهان و سپس در قسمت اداری یک گردان از هنگ ۲۶۳ لشکر ۹ پیاده، خدمت کرده است. یادداشتهای او از ماه مه ۱۹۴۲ آغاز میشود و با جلد ضخیم جالب بنظر میرسد. این دفترچه خاطرات در بایگانی شخصی من است. نقل قولهایی که از آن میکنم با اولین ذکر از استالینگراد آغاز میشود:

۲۷ ژوئیه - پس از راه پیمائی طولانی در دشت دن، سرانجام به رودخانه دن رسیدیم و روستای بزرگ تسیملیانسکایا را تقریباً بدون جنگ گرفتیم. هوا گرم و شدت گرم بود و همه ما از دیدن دن چقدر خوشحال شدیم. آب تنی در آب خنک دن و شستشوی لباسهای عرق‌آلود چقدر مطبوع بود. میگویند در این دهکده شراب درجه اول میسازند. باید ده بطری از این شراب برای پدرم، بعنوان هدیه «ویلی»، بخانه بفرستم. چقدر خوشحال خواهد شد....

امروز پس از یک آب تنی، فرمانده گروهان گفت اگر عملیات آینده ما نیز بدین‌سان موفقیت‌آمیز باشد، بزودی به ولگا خواهیم رسید، استالینگراد را میگیریم و آنگاه جنگ ناگزیر زود پایان خواهد یافت. شاید تا اول سال جدید به‌خانه بازگردیم.

۲۹ ژوئیه - دو روز است که استراحت میکنیم. هنگ ۲۶۴ که همسایه ما بود، امروز از دن گذشت. صدای ادامه جنگ را میشنویم. فرمانده گروهان میگوید نیروی روسها کاملاً شکسته شده و

## آغاز راه

دیگر تاب نخواهد آورد. برای ما رسیدن به ولگا و گرفتن استالینگراد چندان دشوار نیست. پیشوا میداند که نقطه ضعف روسها کجاست. پیروزی چندان دور نیست.

اول اوت - هنگ ما از دن گذشته و بسوی شرق پیش میرود. ما تقریباً بدون جنگ پیش میرویم. گرما وحشتناک و دشت عریان و بی آب است. برای اولین بار درزندگی، سرای را با چشمان خود دیدم. سراب، چنان معجزه‌ای از طبیعت است که تشریح آن دشوار است. بنظر میرسد جنگل و دریاچه‌ای در روبرو است و شما را دعوت میکنند که برای استراحت بدانجا روید. ایکن هنگامی که بسوی آنها حرکت میکنید، جنگل و دریاچه دورتر میرود و یا مانند مه پراکنده میشود. آنها سرابند! ...

۲ اوت - ما چند ایستگاه را اشغال کردیم و به رودخانه سال رسیدیم، رود سال دن نیست. آبش گرم است و بدشواری در شما احساس خنکی ایجاد میکند ...

شورویها چه اراضی عظیمی را اشغال کرده‌اند و پس از پایان جنگ چه مزارع غنی باید در آنجاها بوجود آید! فقط اجازه بدهید آنرا سریع بگیریم. ایمان دارم که پیشوا کار را پایان موفقیت آمیزی خواهد رساند.

۷ اوت - پس از جنگهای سبک، به رود آکسی رسیدیم که گل آلود است، دشوار میتوان گفت که اصلاً حرکت میکند و در بعضی جاها خشک شده است. تنها نکته شادی آور اینستکه ولگا و استالینگراد نزدیکند و آنگاه پایان جنگ. گروهان ما پیش میرود. امروز برای الزا نوشتم: «بزودی یکدیگر را خواهیم دید. همه ما احساس میکنیم که پایان کار و پیروزی نزدیک است».

۱۰ اوت - هنگ ما بسوی آبگانر و ویش میرود. فرمانهای پیشوا برای ما خوانده شد او منتظر پیروزی ما است. همه ما عقیده داریم که روسها نمی‌توانند ما را بازدارند.

۱۲ اوت - در امتداد راه آهن بسوی استالینگراد پیش میرویم

دیروز واحدهای کاتوشا و تانکهای روسی هنگ ما را متوقف ساخت . سروان ورتربرایم شرح داد که : روسها آخرین نیروهای خود را بمیدان می آورند . کمکهای عظیمی برای ما می رسد و روسها شکست خواهند خورد .

امروز بامداد به سربازان برجسته ، برای جنگ نزدیک کانتیمیروفکا مدال داده شد . آیا من واقعاً بدون مدال نزد الزابازخواهم گشت ؟ عقیده دارم که پیشوا برای استالینگراد ، حتی بمن مدال خواهد داد .

۱۷ اوت - طی چند روز اخیر هنگ ما تمام مدت مشغول جنگ بوده است . روسها مقاومت میکنند . با تلفات سنگین به نینگوتا رسیده ایم . نیروی هوایی روسها خاصه شبها ، شروع به گستاخی کرده است . این هفته گروهان ما ۱۹ نفر را از دست داد . گرما و جنگ مداوم کاملاً فرساینده است . لیکن ما همه آماده پیشرفت سریع بسوی ولگا هستیم . میگویند استالینگراد در ۱۹ میلی است ..

۲۳ اوت - اخبار عالی ، در شمال استالینگراد . نیروهای ما به ولگا رسیده و قسمتی از شهر را گرفته اند . روسها دو راه دارند یا به آنسوی ولگا بگریزند و یا نسایم شوند . مترجم گروهان ما از یک افسر اسبر روسی باز پرسى کرده است . افسر مزبور زخمی است ، لیکن گفته است که روسها تا آخرین گلوله بخاطر استالینگراد خواهند جنگید . فی الواقع جریان غیر قابل درکی ادامه دارد . نیروهای ما در شمال ، قسمتی از استالینگراد را تصرف کرده و به ولگا رسیده اند ، لیکن در جنوب ، لشکرهای محکوم به شکست به مقاومت سخت ادامه میدهند  
نصب ...

۲۷ اوت - از همه اطراف نلیک ویایی توپخانه ادامه دارد . آهسته پیش میرویم ، کمتر از ۲۰ میل به استالینگراد داریم . روزها دود آتش سوزیها و شبها برقهایی روشن را میتوانیم ببینیم . میگویند شهر می سوزد ، بدستور پیشوالوفت و افه ما آنرا بشعله کشیده است . برای آنکه مقاومت روسها قطع شود بهمین نیازمندند ..

## آغاز راه

ما رابه بخش دیگری میفرستند .

اول سپتامبر - روسها بطرف ولگا عقب می نشینند آیا در خود کرانه ولگا خواهند جنگید ؟ دیوانگی است . شب گذشته نیروی هوائی روسها بعا آسایشی نداد ، در فضا میچرخید و تمام مدت بمبارانمان میکرد . آتش ضد هوائی ما نیرومند است . این نکته راز و معمائی است که ساکنان محلی روسها به کجا غیبشان زده است . حتی يك پیر مرد و کودک مشاهده نمی کنید . .

۴ سپتامبر - ما را در امتداد جبهه ، بسوی شمال و بطرف استالینگراد فرستاده اند . تمام شب را راه پیمودیم و به ایستگاه «اوروپونوو» رسیدیم . اکنون دیگر شهر را که از آن دود برمیخیزد میتوانیم دید . اندیشه شادی آوری است که پایان جنگ نزدیک میشود این آن چیزی است که همه میگویند . فقط اگر میشد که شبها و روزها سریعتر بگذرند ..

۵ سپتامبر - به هنگام ما دستور داده شد تا به ایستگاه سادووا یا که تقریباً در استالینگراد است ، حمله ور شویم . آیا روسها واقعاً فکر میکنند که در خود شهر تاب بیاورند ؟ تمام مدت شب از توپخانه و هواپیماهای روسی آرامش نداشتیم . مجروحین بسیاری را آورده اند . خداوند مرا حفظ کند ..

۸ سپتامبر - دو روز جنگ يك نفس . روسها از خود با سر - سختی جنون آسائی دفاع میکنند . هنگام ما بر اثر شلیک کاتوشاها که آتش وحشتناکی از دهانه خود بیرون میریزند ، نفرات بسیاری از دست داده است . مرا برای کار در ستاد گردان فرستاده اند . باید به سبب دعاهای مادرم باشد که از سنگرهای گروهان دور شدم .

۱۱ سپتامبر - گردان ما در حومه استالینگراد میجنگد . دیگر میتوانیم ولگا را به بینیم و شلیک در تمام مدت ادامه دارد .  
بهرجا بنگرید آتش و شعله است ....

توپها و مسلسلهای روسی از شهر سوزان شلیک میکند . تعصب ...  
۱۳ سپتامبر - ۱۳ شوم است . امروز با تعداد حملات کاتوشا به



## حماسه نبرد استالینگراد

گروهان تلفات سنگینی وارد آورد که عبارت بود از ۳۷ مقتول و ۵۰ زخمی. روسها مانند خرسهای وحشی به سختی میجنگند، خود را تسلیم نمیکنند و نزدیک میآیند و سپس نارنجک میاندازند. دیر و ژستوان کراس کشته شد و گروهان فرمانده ندارد.

۱۶ سپتامبر - گردان باضافه تانکها به سیلو که از آن دود بیرون میزند، حمله میکند. غلات میسوزد و بنظر میرسد که روسها خودشان آلترا آتش زده اند. بر بریت. به گردان تلفات سنگینی وارد میآید. در هر گروهان، بیش از ۶۰ نفر باقی نمانده است. سیلو را نه انسان، بلکه شیاطینی اشغال کرده اند که هیچ شعله و یسا گلوله ای نمیتواند تباہشان کرد.

۱۸ سپتامبر - جنگ درون سیلو ادامه دارد. روسهای درون سیلو، مردان محکومند، فرمانده گردان میگوید: «کمیسرها بمردان مزبور فرمان داده اند که در سیلو بمیرند.»

اگر از تمام عمارات استالینگراد، بدینسان دفاع شود، آنگاه هیچیک از سربازان ما به آلمان باز نخواهند گشت. امروز نامه ای از الزا داشتم. منتظر من است که پس از پیروزی بخانه بازگردم.

۲۰ سپتامبر - جنگ بخاطر سیلوهنوز ادامه دارد. روسها از همه طرف شلیک میکنند. ما در زیر زمین خود مانده ایم، بخایبان نمیتوان رفت. امروز سربازان گروهان نوشکه که از خایبان میدوید کشته شد. مردینوا سه بچه دارد.

۲۲ سپتامبر - مقاومت روسها در سیلو شکسته شد. نیروهای ما بسوی ولگا پیش میروند. در عمارت سیلو در حدود ۴۰ مقتول روسی یافتیم. نیمی از آنها ارنیفورمهای دریائی داشتند، شیاطین دریائی. یک اسیر که بشدت زخمی بود، گرفتیم که نمیتواند سخن بگوید یا خجالت میکشد.

تمام گردان ما باندازه یک گروهان عادی سرباز دارد. سربازان پیر ما چنین جنگ سختی را هرگز ندیده اند.

۲۶ سپتامبر - هنگ ما، در جنگهای مداوم سخت شرت دارد.

## آغاز راه

روسها پس از گرفتن سیلونی نیز بهمان سختی سابق از خود دفاع میکنند. ابدأ آنها را نمی بینید، در خانه ها و زیر زمین ها مستقر شده اند و از هر طرف، و از جمله از عقب سرما شلیک میکنند. بربرهائی هستند که شیوه های گانگسترها را بکار میبرند.

سربازان روسی در گروه عماراتی که دو روز پیش اشغال شد، از جایی پدیدار گشتند و جنگ با قوت تازه ای شعله ور گشت. مردان ما نه تنها در خط آتش کشته میشوند، بلکه در عقب خط، در عماراتی که اشغال کرده ایم نیز بقتل میرسند.

روسها دیگر ابدأ تسلیم نمیشوند. اگر ما اسیری بگیریم بدین دلیل است که نومیدانه مجروح شده و روسها نتوانسته اند آنرا حرکت دهند. استالینگراد جهنم است. کسانی که فقط زخم بر میدارند خوشبخت هستند. آنها بدون تردید بخانه باز خواهند گشت و پیروزی را با خانواده هایشان جشن میگیرند. (او هنوز به پیروزی ایمان دارد - واسیلی چویکوف).

۲۸ سپتامبر - امروز هنگام ما و تمام لشکر پیروزی را جشن میگیرند، ما با تفاق سر نشینان تانک خود، بخش جنوبی شهر را گرفته و به ولگا رسیده ایم. برای پیروزی بهای گزافی پرداختیم. طی سه هفته در حدود پنج میل و نیم مربع را اشغال کرده ایم. فرمانده پیروزی ما را تبریک گفته است.

ستاد لشکر تلفن کرد و اطلاع داد که لشکر برای استراحت و رساندن واحدهای خود به حدسازمانی، به عقب کشیده خواهد شد. برای بعضی از گروهانها فقط چند نفری باقی مانده است.

پس کی این جنگ پایان خواهد یافت؟ کی نیروی روسها در استالینگراد نابود خواهد شد؟ آیا این حمام خون تا اول سال پایان خواهد رسید؟

۱۲ اکتبر - تعداد نفرات گردان ما به ۸۰ تا ۹۰ سرباز تقلیل یافته است. با فرمان داده اند که شبانه به محلی در شمال حرکت کنیم. گردان ما اول حمله خواهد کرد.

## حماسه نبرد استالینگراد

دیروز برای الزا نامه‌ای نوشتم. اخبار خوب و شادی بخشی نبود که برایش بنویسم. نمیتوانستم دروغ بگویم. در استالینگراد، هر کسی در هر لحظه میتواند بمیرد.

۱۳ اکتبر - پس از راه پیمائی شبانه، در آبروئی که بته زار آنرا پوشانده مستقر شده‌ایم. ظاهراً به کارخانه‌هایی حمله خواهیم برد که دودکش‌های آنرا بوضوح میتوانیم دید. پشت کارخانه‌ها ولگاست. وارد يك منطقه جدید شده‌ایم. شب بود، لیکن صلیب‌های بسیاری را دیدیم که کلاه خودهای ماروی آنها بود. آیا فی الواقع این اندازه سربازان دست داده‌ایم؟ لعنت بر این استالینگراد!

۱۴ اکتبر - گردان ما به مساکن باریکادی حمله میکند. عده زیادی از مسلسل‌چیان دستی روسی پدیدار شده‌اند. آنها را از کجا می‌آورند؟

۱۵ اکتبر - گردان چهار بار حمله کرده و هر دفعه متوقفش نموده‌اند. شك تیراندازان روس هر کسی را که بر اثر سهل انگاری، خود را از پشت جان پناه نشان دهد، میزنند.

۱۶ اکتبر - روسها چنان میمانند که هواپیما‌های ما نمی‌توانند بمبارانشان کنند. برای يك حمله قاطع آماده میشویم. پیشوا فرمان داده است که تمام استالینگراد با سرعت هر چه بیشتر گرفته شود.

۱۷ اکتبر - از بامداد روز غریبی بود. هواپیماها و توپخانه‌ها مواضع روسها را ساعت‌های تمام میکوبند. هر چیزی که در دید است، از عرصه زمین محو میشود...

۱۸ اکتبر - چهار روز است که جنگ لاینقطع با شدت بی سابقه‌ای ادامه دارد. طی این مدت، هنگ ما فقط نیم میل پیشرفته است. آتش روسها مایه تلفات سنگین ما میشود. افسران و سربازان، یکسان عبوس و خاموش شده‌اند.

۱۹ اکتبر - هنگ ما نتوانست به کارخانه رخنه کند. سربازان بسیاری را از دست داده‌ایم. هر وقت می‌خواهید حرکت کنید، باید از

روی اجساد پیرید. در روز بندرت میتوان نفس کشید. زیرا جایی نیست که اجساد را ببرند و کسی برای حمل آنها وجود ندارد، و بدین طریق میمانند تا متعفن شوند. کمی سه ماه پیش فکر میکرد که ما بجای شادی پیروزی، باید متحمل چنان قربانیها و شکنجهای شویم که پایان آن نامعلوم است.

سربازان، استالینگراد را قبر عمومی ارتش آلمان میخوانند. تعداد بسیار کمی در گروهان باقی مانده اند. به ما گفته اند که بزودی عقب خواهیم کشید تا خود را بعد از زمانی برسانیم.

۲۷ اکتبر - نیروهای ما تمام کارخانه بار دیکادی را تصرف کرده اند، لیکن نمیتوانیم به ولگا رخنه کنیم. روسها انسان نیستند، بلکه نوعی موجودات چذنی هستند. هرگز خسته نمیشوند و از آتش نمیهراسند. کاملاً فرسوده شده ایم. اکنون دیگر هنگام ما فقط قدرت يك گروهان را دارد. توپخانه روسها از آنسوی ولگا نمیگذارد سرشان را بلند کنید...

۱۲۸ اکتبر - هر سربازی بخود چون يك مردم محکوم مینگرد. تنها امید اینست که زخمی شوید و شمارا به عقب جبهه ببرند. هم اکنون خبر رسیده است که هنگام ما برای تقویت به عقب جبهه میبرند و این کار درپائیز جاری برای سومین بار انجام میگردد.

۱۳۰ اکتبر - هیچ استراحتی نداریم. به گردان ما چند راننده حمل و نقل داده شد و آنرا بيك بخش دیگر جبهه، در حوالی شمالی استالینگراد فرستادند. بدشواری ممکن است که با این اندازه نیرو جنگید. همه چیز غم انگیز است.

استالینگراد ما را به موجودات بدون احساسی تبدیل کرده است. خسته و فرسوده و گرفته ایم. اگر اکنون خویشان و منسوبان بتوانند ما را ببینند، وحشت میکنند.

۳ نوامبر - گردان ما طی چند روز اخیر، چندین بار کوشید که به مواضع روسها در مساکن اسپارتانوفکا حمله کند، ولی بیهوده بود، در این بخش نیز روسها نمیگذارند که سرشان را از زمین بردارید. مواردی

### حماسه نبرد استالینگراد

وجود دارد که سربازان خود را زخمی میکنند و یا تمارض مینمایند.  
من هر روز گزارشی درباره آنها مینویسم .

۱۰ نوامبر - امروز نامه‌ای از الزا دریافت داشتم . همه انتظار دارند که اول سال جدید بخانه بازگردیم . در آلمان همه معتقدند که ما استالینگراد را گرفته‌ایم ؛ چقدر اشتباه میکنند. کاش میتوانستند ببینند که استالینگراد بر سر ارتش ما چه آورده است.

۱۸ نوامبر - حمله دیروزما همراه تانکها ، موفقیتی نداشت.  
پس از حمله ما، رزمگاه از کشته‌ها پوشیده شد.

۲۱ نوامبر - روسها در سراسر جبهه به حمله پرداخته‌اند. جنگ شدید ادامه دارد . اینست معنی ولگا ، پیروزی و بزودی بخانه نزد خانواده های خود بازگشتن ! ظاهراً خانواده‌های خود را در دنیای دیگر خواهیم دید.

۲۹ نوامبر - محاصره شده‌ایم. امروز با مداد اعلام شد که پیشوا گفته است : ارتش میتواند به من اعتماد داشته باشد که بهمه اقدامات لازم برای تأمین ملزومات و شکافتن محاصره، دست خواهم زد.

۷ دسامبر - از جیره باندازه‌ای کاسته شده که سربازان از گرمسنگی به شدت رنج میبرند. به هر پنج سرباز يك قرص نان بیات می دهند .

۱۱ دسامبر - سه سؤال زیر هر افسر و سربازی را رنج میدهد .  
کی روسها شلیک را متوقف میکنند و میگذارند حتی اگر برای يك شب هم باشد، آسوده بخوابیم؟ چگونه و با چه چیز شکمهای گرمسنگ خود را سیر خواهیم کرد که جز سه اولس ولیم نان، ابدأ چیز دیگری دریافت نمیداریم ؟ و کی هیتلر برای خلاص کردن ارتشهای ما قدمهای جدی بر خواهد داشت ؟

۱۴ دسامبر - همه از گرمسنگی می لرزند . سیب زمینی‌های یخ زده بهترین غذاست، لیکن در آوردن آنها از زمین یخ بسته، زیر آتش گلوله‌های روسها چندان آسان نیست.

۱۸ دسامبر - امروز افسران به سربازان گفتند که برای عملیات

## آغاز راه

آماده شوند. ژنرال مانشتاین از جنوب باستالینگراد نزدیک میشود. این خبر در قلب سربازان امیدواری ایجاد کرد. پروردگارا، این آرزو را برآورده ساز!

۲۱ دسامبر - منتظر فرمان عملیات هستیم، لیکن بدلیلی، رسیدن فرمان بداراز کشیده است. آیا ممکن است خبر مربوط به مانشتاین درست نباشد؟ این از هر شکنجه ای بدتر است.

۲۳ دسامبر - هنوز فرمان صادر نشده است. همه چیز هائیکه درباره مانشتاین گفته بودند، دروغ بود. آیا هنگام نزدیک شدن به استالینگراد شکست خورده است؟

۲۵ دسامبر - رادیوی روسها، شکست مانشتاین را اعلام کرده و دورنمای ما، یامرک یا اسارت است.

۲۶ دسامبر - اسبهارا خورده ایم. من يك گربه خواهم خورد میگویند گوشتش خوشمزه است. سربازان مانند نعش و یا دیوانگانی بنظر میرسند که دنبال چیزی میگردند تا بدهان بگذارند. آنان دیگر خود را از گلوله های توپخانه روسها حفظ نمیکنند. نیروی راه رفتن و گریختن و پنهان شدن ندارند. لعنت بر این جنگ...

بدینجا دفتر خاطرات و احتمالا زندگی نویسنده آن پایان می یابد.

در آغاز ژانویه لیوننان ژنرال کنستانتین کنستانتینویچ - را کوسوفسکی فرمانده جبهه دن، با اتفاق عضو شورای نظامی جبهه، ماژور ژنرال کنستانتین فئودورویچ تلگین و فرمانده توپخانه جبهه ماژور ژنرال اوسیلی ایوانویچ کازاکف بقرارگاه فرماندهی ارتش شصت و دوم آمدند. از روی یخ ولگا گذشته بودند.

را کوسوفسکی و تلگین اتومبیل خود را نزدیک پناهگاه ستاد ارتش گذاشتند و مدت درازی از ما میپرسیدند که کجا و در چه شرایطی، دوران جنگها و شلیک های سخت و سنگین را گذرانندیم و هنگامیکه آلمانیها طی پیشرفت خود هزاران بمب روی شهر میریختند، چگونه نفس میکشیدیم.

## همراه نبرد استالینگراد

سپس فرمانده جبهه وارد پناهگاه شد و کنار میز و روی صندلی ما که از خاک بود نشست و بطور اجمال طرح نابود کردن گروه محاصره شده دشمن را شرح داد و وظایف ارتش شصت و دوم را معین کرد.

لپ طرح این بود که حمله اصلی، از غرب بوسیله ارتشهای ژنرال باتوف و چیستیاکوف خواهد شد و هدف آن دو نیم کردن گروه محاصره شده دشمن خواهد بود، حمله همزمانی از شمال، بوسیله ارتشهای ژنرال ژادوف و گالانین و از جنوب بوسیله ارتشهای ژنرال شامیلوف و تالبوخین میشد. ارتش شصت و دوم وظیفه داشت «به عملیات فعال» از شرق بپردازد تا توجه نیروهای بیشتری از دشمن را باین جهت معطوف سازد و اگر بکوشند تا حلقه محاصره را از ولگای یخ زده بشکافند، مانع آنها شود. وظیفه ما باندازه کافی روشن بود و فرمانده جبهه اطمینان داد که انجام خواهد شد و تا حمله اصلی بوسیله ارتشهای جبهه آغاز نگردد، پاولوس نخواهد توانست يك واحد خود را نیز از شهر عقب بکشد.

آنکاه افسران ستاد جبهه، چندین بار از ما پرسیدند: اگر دشمن که از غرب زیر حمله ارتشهای ما قرار میگیرد، همه نیروهای خود را به شرق بریزد، ارتش شصت و دوم قادر به گرفتن جلوی آن خواهد بود؟

نیکلای ایوانویچ کریلف<sup>۱</sup> رئیس ستاد ارتش شصت و دوم پاسخ داد:

«اگر نیروهای پاولوس در تابستان و زمستان نتوانستند ما را به ولگا بریزند، در این صورت آلمانیهای گرسنه و یخ زده حتی ۶ گام هم نمیتوانند بطرف شرق بردارند».

ژنرال مالیتین، رئیس ستاد ارتش جبهه، سؤال مشابهی نیز از من کرد. پاسخ داد که آلمانیان سال ۱۹۴۳، دیگر قوت سال ۱۹۴۲

---

۱- این کریلف اکنون درجه مارشالی دارد و فرمانده نیروهای موشکی شوروی است (توضیح مترجم).

## آغاز راه

را ندارند. آنها اکنون دست بسته در شهر نشسته اند و منتظرند که با آنها تصفیه حساب کنیم. سرانجام گفتم که ارتش پاواوس فی الواقع ارتش نیست. بلکه اردویی از اسرای مسلح است.

تا آغاز حمله بوسیله ارتشهای جبهه دن، یعنی نادم ژانویه، واحدهای ارتش شصت و دوم که بانجام وظایف محوله از طرف فرمانده جبهه مشغول بود، با گروههای حمله، بدشمن منتظر یورش آورد. مواضع ما روز بروز بهتر میشد. هر روز دهها نقطه مستحکم و آشیانه مسلسل را نیروهای ما میگرفتند و خراب می کردند. بدین طریق ۶ لشکر از ۲۲ لشکر دشمن و پنج گردان مهندس آن، بوسیله نیروهای ما در شهر نگاه داشته شدند و میخکوب گشتند. طی این روزها عملیات فعال، خاصه بوسیله گروههای حمله لشکر باتیوک بموقع اجرا درآمد. آنها در جنگ برفراز مامايف کورگان، تعدادی از هنگهای آلمانی را میخکوب کردند و با گرفتن دیدگاههای مقدم دشمن، ژنرالهای آلمانی را از مشاهده تجدید گروه بندی ارتشهای ما در شهر، محروم ساختند.

در اینجا باید روشن کنم: هنگامیکه در سایر بخشهای جبهه، ارتشهای ما ممکن بود موفق باشند یا نباشند، طی یکروز در حدود یک میل پیش بروند و یا عقب بنشینند، ما نمیتوانستیم چنین تجملی را در مامايف کورگان تحمل کنیم.

از نیمه دوم سپتامبر تا ۱۲ ژانویه، تقریباً بمدت چهار ماه (دقیقاً ۱۱۲ روز) جنگ بی امان و مداوم، در اطراف جایگاههای آب ادامه یافت.

هیچکس نمیتواند بگوید که نوک تپه چند بار دست بدست شد، شاهدهی وجود ندارد، کسی که حساب را نگاه داشته باشد نیست که این مطلب را بما بگوید. آنان زنده نمانده اند.

در مامايف کورگان سربازان لشکر رودیمتسف، تمام لشکر کورشینی و بالاترازمه لشکر گارد معروف باتیوک که چهار بار مدال گرفت، جنگیدند، هنگهای این لشکر روز ۲۱ سپتامبر وارد گراوه



راست و لگاشدند و از روز بیست و دوم ، در آبروی دولگی به نبرد پرداختند .  
آنگاه لشکر باتیوک به مامایف گورگان و تنگک های آن رفت و تا  
پایان ، یعنی ۲۶ ژانویه که ما با نیرو های جبهه دن ، با لشکر  
چیتیا کف پیوند یافتیم ، جنگید .

چند کلمه ای درباره نیکلای فیلیپوویچ باتیوک بگویم . او با  
درجه سرهنگ دومی بشهر آمد و پس از آنکه ارتش پاولوس درهم شکسته  
شد ، با درجه ژنرالی از استالینگراد خارج شد . پاهای او آسیب دید و  
گاهی بدشواری میتوانست راه برود . ولی باتیوک راحت در پناهگاه  
خود نمی نشست . با عصا به خط جبهه و دیدگاه خود میرفت و شبها روی  
دوش آجودان خود ، بد پناهگاهی باز میگشت تا هیچکس او را نبیند .  
باتیوک بهر کاری دست زد تا بیماری خود را بپوشاند و من فقط در ژانویه  
موضوع را دریافتم که دیگر بدون کمک نمی توانست راه برود .

او تردید نداشت که حقایق راه چند تلخ بود ، روی در روی  
رؤسای ستاد ریازیردستان خود بگوید . گزارشهای او احتیاج بتوضیح  
و تدقیق نداشت زیرا همیشه درست بود .

لشکر باتیوک قبل از آنکه نزد ما آید ، خود را نزدیک کاسترونویه  
با دفع یک حمله عمومی تانک ، نمایان ساخته بود . این لشکر سربازانی  
تربیت نمود که نه تنها نزد مردان استالینگراد ، بلکه در سراسر کشور  
شهرت داشتند . از جمله آنها میتوان فرمانده آتشبار و شکننده معروف  
تانکها ، شوکلین ، فرمانده یک آتشبار خمپاره انداز که همیشه هدف را  
میزد ، بشردید کوف ، تک تیر اندازان مشهور واسیلی زایتسف ، ویکتور  
مدودوف ، احمد آوزالف و بسیاری دیگر از افسران و سربازان ، قهرمانان  
نبرد استالینگراد را نام برد . سازمان حزبی لشکر فرماندهان فراوان  
خوبی مانند میتلف فرمانده لشکر ، مایاک فرمانده گردان که در پایان  
جنگ در مامایف گورگان مرد ، شوما کف فرمانده گروهان و کارکنان  
خوب سیاسی چون نکاچنکو ، پرما کف ، سولوویف و گوربین و سازمان  
دهندگان حزبی بودو کیموف ، کراشینسکی و لادیژنکو را تربیت  
کرد .

دسته فرماندهان و کارکنان سیاسی این لشکر از کاسترو نویه ، استالینگراد ، زایوروزه و ادوسابه لوبلین ، پوزنان رفت و راه نظامی خود را با پیروزی پایان آورد .

ژنرال بانیک مارا قاپرلن همراهی نکرد . در اسلاویانسک ، واقع در اوکراین کشته شد . او را در کرانه دونس شمالی بخاک سپردیم . لیکن خوب است که باقیمانده او را به ولگاگرد ، به مامایف گورگان که لشکر تحت فرماندهیش جنگید ، حمل کنند ، این حق اوست . زیرا او یک نیروی محرك در جنگ مامایف گورگان ، در نبرد بخاطر شهر ولگا بود .

در ۱۰ ژانویه ۱۹۴۳ ، همه ارتشهای جبهه دن همزمان به یورش پرداختند و گروه محاصره شده آلمانی را شکافتند . ارتش شصت و دوم نیز بسوی شرق ، بطرف ارتشهاییکه پیشرفت میکردند ، حرکت نمود ، جنگهای شدید خاصه در مامایف گورگان در گرفت . این امر نشان میدهد که دشمن تا چه اندازه درست ارتش تا کتیکی مامایف گورگان را بر آورد کرده بود . حمله لشکر بانیک در مامایف گورگان تمام مدت ، یعنی تا ۲۵ ژانویه با حملات متقابل دشمن مواجه میشد که آخرین نیروی خود را برای حفظ موضع خود در اینجا گرد آورده بود . دشمن در بخشهاییکه لشکرهای دیگر ارتش اشغال کرده بود ، عقب نشست ، لیکن هنگامیکه مانند مامایف گورگان به حمله متقابل پرداخت ، پیشرفتی نکرد ، دشمن اغلب تا آخرین گلوله ، حملات مارا پاسخ داد .

در ۲۳ ژانویه یک افسر لشکر سوکولوف حادثه غیرعادی زیر را گزارش داد . واحدهای او به حول و حوش غربی مساکن کراسنی اوکتیابر نزدیک میشوند و یک نقطه مستحکم دفاعی آلمانیان را محاصره میکنند . برای آنکه از خونریزی غیر لازم اجتناب شود ، به پادگان آلمانی پیشنهاد میشود که تسلیم شوند . آلمانیان پس از مذاکرات طولانی از سربازان ما نان میخواهند . مردان ما به آلمانیان گرسنه شفقت و رحم می آورند و مقداری نان به آنها میدهند و آلمانیان نیز که

پس از دریافت نان ، ظاهراً احساس تجدید قوا میکنند ، دوباره شروع به تیراندازی مینمایند .

مردان ما پس از این « مذاکرات دیپلماتیک » بانویخانه تماس گرفتند و چندین عراده توپ آوردند و شروع به تیراندازی مرئی و بخط مستقیم بسوی موضع مستحکم آلمانیان کردند . هنگامیکه موضع مستحکم تصرف شد ، معلوم گشت که گروهی از افراد سرسخت و بی باک که تقریباً همه آنها چندین مدال به سینه دارند ، آنها را در اشغال داشتند .

در ۲۵ ژانویه بو بردیم که ارتشهای ما از غرب نزدیک میشوند و از اینرو ، پس از رسیدن آنها به حوالی غربی مساکن ، ارتش شصت و دوم پیشرفت خود را متوقف ساخت . لشکرهای گورشینی ، سولو کوف ، لیودنیکوف ، گوریف و رودیمتسف متوجه غرب شدند تا گروه شمالی آلمانیان را در منطقه کارخانه ها و مساکن کارگران قلع و قمع کنند . لشکر باتیوک بسوی غرب ، برضد گروه جنوبی دشمن متوجه شد . ۲۶ ژانویه ، روز اتصال و پیوند میان نیروهای ارتش شصت و دوم و واحدهای ارتش یاتوف و چیستیا کوف که از غرب پیش آمدند ، و دیرگاهی بود که انتظار این روز را میکشیدیم ، فرا رسید .

دو نیرو بدین طریق بهم رسیدند :

سحرگاه از یک نقطه دیده بانی گزارش رسید که آلمانیان دستاچه باطراف میگرینند ، غرش مورتورها را میتوان شنید و مردانی در او نیفورم ارتش سرخ پدیدار گشته اند ... تانکهای سنگین را میشد دید که از دامنه یک تپه پائین می آیند . در روی تانکها جملات زیر نوشته شده بود : دهقان اشتراکی چلیابینسک ، کارگرفلزکار اورال ... گاردهای لشکر رودیمتسف با یک پرچم سرخ به جلو دویدند . این ملاقات و برخورد شادی آور و هیجان انگیز ، در ساعت ۹ و ۲۰ دقیقه بامداد نزدیک مساکن کراسنی اوکتیابر روی داد . سروان « آ - افب کاشچین » ، پرچم را که روی پارچه سرخ آن نوشته شده بود : « بعلا مت ملاقات ما در ۲۶ - ۱ - ۱۹۴۳ » ، به نمایندگان واحدهای ارتش یاتوف داد . دیدگان سر بازان سرد گرم چشیده ای که ملاقات کردند ، از

اشک خوشحالی لبریز شده بود.

پ - اوسنکوسروان گارد به ژنرال رودیمتسف که حضور یافته بود، گفت پرچم را از گاردهای نامدار او پذیرفته است.

ژنرال رودیمتسف اظهار داشت: «به فرمانده خود بگوئید که امروز برای ما روز پر سعادت است: پس از پنج ماه نبرد سنگین و سخت، سرانجام ملاقات کردیم!»

تانکهای سنگین فرا رسیدند و سر نشینان آن که از برجها به بیرون خم شده بودند، دستان خود را به علامت سلام تکان میدادند، هاشینهای نیرومند به جلو، بسوی کارخانه‌ها غلتیدند.

بزودی سایر واحدهای ارتش شصت و دوم با نمایندگان ارتشهای بائف، چیستیاف و شامیلف ملاقات کردند.

مردان دلاوری که بسی جنگهای سخت را از سر گذرانده و از میان بوته آزمایشهای شدید گذشته بودند، میگریستند و اشکهای خود را پنهان نمیکردند...

دشمن به مقاومت ادامه میداد، لیکن هر روز تعداد بیشتری از افسران و سربازان آن تسلیم میشدند، گاهی چند سرباز شوروی صدها نفر از اسرای آلمانی را گرد می‌آوردند.

در ۳۱ ژانویه سربازان ارتش شصت و چهارم، فرمانده ارتش ششم، فیلد مارشال فن یاولوس و تمام ستاد او را اسیر کردند. در این روز گروه جنوبی آلمانیان مقاومت را ترک نمود و جنگ در مرکز شهر پایان یافت. در عصر همین روز، نیروهای ارتش شصت و دوم، اعضای ستاد لشکر ۲۹۵ و فرمانده آن مازور ژنرال کورف و همچنین فرمانده سپاه چهارم لیوتنان ژنرال «پفر» را که با آنها بود و فرمانده سپاه ۵۱ لیوتنان ژنرال فن سیدلیتز کورزباخ و رئیس ستاد لشکر ۲۹۵ - سر هنگ ایزل وعده‌ای از افسران ارشد را اسیر کردند.

سه سرباز ارتش شصت و دوم بفرماندهی یک تشکیلاتچی ۱۸ ساله کامسومول هنگ مخابرات، بنام میخائیل پورتر که قبل از آمدن به ولگا، در جنگهای اودسا، سواستوپل و کرچ شرکت کرده بود،

ژنرال‌های آلمانی را باسارت گرفته بودند .

در شب ۳۱ ژانویه ، گوروف ، کریلف و من ، در پناهگاه فرماندهی که اکنون دیگر وسیع و روشن شده بود، با ژنرال‌های اسیر آلمانی صحبت کردیم . من با دیدن این نکته که ژنرال‌ها گرسنه و عصبی هستند و از سر نوشت خود مضطربند ، دستور دادم که چائی آورند و از آنها دعوت کردم چیز کمی بخورند . همه آنها اونیفورم سان و رژه بتن داشتند و مدال‌های خود را زده بودند. ژنرال اوتو کورفه ، پس از برداشتن يك گيلاس چائی و ساندویچ پرسید :

« این تبلیغات است ؟ »

پاسخ دادم: « اگر ژنرال تصور میکند که درون چائی و ساندویچ تبلیغات وجود دارد، ما محققاً اصرار نخواهیم ورزید که غذای تبلیغاتی ما را بپذیرد ... »

پاسخ من زندانیان را اندکی آسوده کرد و مکالمه ما در حدود یکساعت ادامه یافت . ژنرال کورفه ، بیش از دیگران صحبت میکرد. ژنرال یفرو سیدلیتز ساکت ماندند و گفتند از کارهای سیاسی سردر نمی‌آوریم .

طی گفتگو، ژنرال کورفه این مطلب را بمیان کشید که وضع آلمان کنونی ، شباهت فراوان به وضع آلمان در دوران فردریک کبیر و بیسمارک دارد . کورفه با گفتن این نکته که افکار و اعمال هیتلر، از فردریک و بیسمارک دست کم ندارد ، بوضوح این معنی را میگفت که اگر آنان شکست‌هایی خوردند و با این حال به عظمت رسیدند ، شکست هیتلر نیز در کنار ولگا ، بمعنی پایان هیتلریسم نیست . آلمان برهبری هیتلر، این شکست را از سر میگذراند و در پایان پیروز خواهد شد . ژنرال یفرو سیدلیتز نشسته بودند و گاه‌گاه کلمات « آری » یا « نه » را بزبان میراندند و بشدت میگریستند .

سرانجام لیوتنان ژنرال فن سیدلیتز کورزباخ پرسید :

« سر نوشت ما چه خواهد بود . »

بوی شرایط اسارت را گفتم و افزودم که اگر مسایل باشند ،

## آغاز راه

میتوانند مدالها و درجات خود را بزنند ، لیکن نمیتوانند اسلحه با خود حمل کنند .

پفر با علاقمندی و در حالی که کوئی مسئله را نفهمیده است گفت : «چه نوع اسلحه‌ای ؟» و به سیدلیتز نگاه کوتاهی کرد .  
تکرار کردم ژنرالهای اسیر حق ندارند که هیچ نوع اسلحه‌ای با خود داشته باشند .

آنگاه سیدلیتز يك چاقوی قلم تراش از جیبش بیرون آورد و بطرف من دراز کرد . طبیعی است که چاقورا باو باز گرداندم و گفتم ما چنین «سلاح» هائی را خطرناک نمیدانیم .

پس از مکالمه با ژنرالهای اسیر، آنان را به ستاد جبهه فرستادیم و اظهار امیدواری کردیم که بزودی اوضاع واقعی اتحاد شوروی را بدانند تا نظریات نادرست و زهر نازیس را بدور اندازند .

برای يك لحظه چند سال از زمان پیش میگیرم . ژنرال کورفه را دوباره در سال ۱۹۴۹ در برلین ملاقات کردم . وی در این زمان فعالانه برای انجمن دوستی آلمان و شوروی کار میکرد . ما مانند آشنایان قدیم ملاقات کردیم . در اینجا بعنوان نماینده کمیسیون نظارت کار میکردم و بدوستان آلمانی کمک میدادم که اقتصاد خود را که بر اثر جنگ متلاشی شده بود ، از نو بسازند . ما ژورژ ژنرال سابق او تو کورفه ، اقدامات فراوانی برای تحکیم دوستی میان ملل آلمان و شوروی کرد . کورفه ، در این کار تنها نبود . بسیاری از ژنرالها ، افسران و سربازان آلمانی ، هنگامیکه حقیقت را کشف کردند ، شروع به کار در راه صلح و دوستی نمودند .

پس از آنکه گروه جنوبی آلمان خرد شد ، گروه شمالی به مقاومت ادامه داد ، گوا اینکه روشن بود که فقط چند ساعت برای محو کردن این گروه ضرورت دارد .

در بامداد دوم فوریه ۱۹۴۳ ، کوروف و من به دیدگاه ژنرال لیودنیکوف در ویرانه های ادارات کارخانه کراسنی اوکتیاب بررقتیم . کمی دورتر ، دیدگاههای فرماندهی لشکرهای سولو کوف و گورشینی

## حماسه نبرد استالینگراد

قرار داشت. حمله نهائی ارتش شصت و دوم، بر ضد کارخانه‌های تراکتور و باریکادی و مساکن آنها بود. حمله بوسیله لشکرهای گورشینی، سولوگوف، باتیوک، لیودنیکوف، گورپف، رودیمتسف و تیپ شتریگل انجام میشد. گروه شمالی آلمانیها نیز همزمان، از غرب و شمال غربی بوسیله واحدهای ارتشهای همسایه، مورد حمله قرار گرفت. حمله در یومروز آغاز شد.

نوپخانه ما به تیراندازی کوتاه مدتی قبل از حمله پرداخت و تنها به خط مستقیم و روی هدفهای مرئی شلیک میکرد. ما آلمانیان را خوب میدیدیم که در میان ویرانه‌ها با طراف میگریزند. سپس واحدهای پیاده و تانک ما به حمله پرداختند.

آلمانیهایی که هنوز زنده بودند نتوانستند در برابر حمله نهائی ما تاب بیاورند. دستهای خود را بالا کردند. روی سر نیزه‌های آنها تکه‌های سفید پارچه پدیدار شد.

ما صدها اسیر را تماشا کردیم که میرفتند. آنها را بسوی ولگا و از روی آن میبردند، ولگائی که ۶ ماه برای رسیدن به آن جنگیدند در میان اسرا ایتالیاییها، مجارها و رومانیها بودند. همه سر بازان و درجه داران لاغر شده و لباسهایشان پر از حشرات موذی بود. از همه کثیفتر سر بازان رومانی بودند و باندازه‌ای لباسشان بد بود که نگاه کردن به آن وحشتناک بود. با آنکه درجه حرارت ۳۰ درجه زیر صفر را نشان میداد، بعضی از ایشان پابرهنه بودند. از طرف دیگر، افسران آلمانی خوب غذا خورده و جیب‌هایشان پر از سوسیس و سایر غذاهائی بود که پس از توزیع جیره بخورد و نمیر میان سر بازان باقی مانده بود.

در آخرین دیدگاه ارتش، در اطاقهای ویران کارخانه کراسنی اوکتیابر، شورای نظامی، فرماندهان لشکرها و بعضی از فرماندهان هنگام ملاقات کردند. باشادی پیروزی را یکدیگر تبریک میگفتیم و کسانی را که زنده ماندند تا شاهد موفقیت باشند، بیاد می‌آوردیم. در بسیاری از چهره‌ها این سؤال خوانده میشد: بعد چه باید کرد؟ در فوریه خط جبهه به مسافت بسیار دور، به صدها میلی ولگا رفته بود.

هیتلر که در نوامبر ۱۹۴۲ وعده داد نیروهای محاصره شده را نجات خواهد داد، مجبور شد که مصیبت را بگوید و سه روز عزای ملی اعلام کند.

ارتش ششم که در کنارولگا محاصره و درهم شکسته شد، یک ارتش معمولی نبود. مشتمل بر ۲۲ لشکر با نیروی تقویتی میشد و دو برابر یک ارتش عادی بود.

هیتلر از قدرت مانور و قوت ارتش ششم بمثابه یک نیروی ضربتی و پرمنل و افسران و سربازان آن میباید. لشکرهای این ارتش تماماً از آریائی‌های خالص تشکیل شده بود. فی‌المثل لشکر ۲۹ پیاده، در اوت ۱۹۴۲ تقریباً بطور کامل از سربازان ۲۰ تا ۲۲ ساله تشکیل گردید. اسرا خودشان بما گفتند که از هر پنج سرباز، یک نفرش عضو حزب نازی بود.

فرمانده ارتش ششم فدریخ فن پاولوس یک ژنرال کامل العیار آلمانی بود. هنگامی که بدژ ولگا حمله می‌آورد، ۵۳ سال داشت و ۳۳ سال آنرا در ارتش آلمان گذرانده بود. پاولوس در جنگ اول جهانی یک افسر رزمی بود، لیکن در پایان جنگ افسر ستاد کل شد. پاولوس پس از شکست ارتش آلمان در ۱۹۱۸ بازنشسته نشد و زمان درازی در وزارت جنگ کار کرد. سپس رئیس ستاد اداری نیروهای زرهی شد و نقش فعالی در تهیه مقدمات جنگ دوم جهانی ایفا کرد.

هنگامی که هیتلر بقدرت رسید، پاولوس به ریاست ستاد ارتش تحت فرماندهی فیلد مارشال فن ریخنائو منصوب گشت. پاولوس با این ارتش در پائیز ۱۹۳۹ به لهستان حمله کرد و در ۱۹۴۰ در شکست فرانسه شرکت نمود. وی در سپتامبر ۱۹۴۰ به سمت سررشته دار کل ارتش آلمان منصوب گردید. پاولوس در ژانویه ۱۹۴۱ بدرجه ژنرال نیروهای زرهی ارتقاء یافت و هنگام هجوم به شوروی، نقش برجسته‌ای در میان ژنرالهای آلمانی ایفا نمود.

هیتلر طی روزهای شکست ارتش ششم که در کنارولگا محاصره شده بود، به پاولوس نشان صلیب آهن، از درجه برک بلوط صلیب



## حماسه نبرد استالینگراد

شوالیه داد و او را فیلد مارشال کرد.

به ارتش ششم اجرای قطعی‌ترین عملیات واگذار شد. فرمان هیتلر ارتش ششم، اولین واحدی بود که در ۱۰ ماه مه ۱۹۴۰، خائنانه از مرزهای بلژیک گذشت. این ارتش با سرکوب کردن مقاومت ارتشهای بلژیک در آلبرت کانال، مانند گردبادی بلژیک را پیمود و در آن تخم مرگ و ویرانی پاشید. لشکرهای ارتش ششم به بسیاری از کشورهای اروپائی رفتند. ارتش ششم پس از بلژیک، در عملیات فرانسه و سپس جنگ یوگسلاوی و فتح یونان شرکت کرد.

هیتلر در ۱۹۴۱ ارتش ششم را بسوی شرق، بر ضد شوروی گسیل داشت. ارتش ششم در جنگ کنار خارکف شرکت جست و سپس بسوی ولگا رفت. به ارتش ششم احرای مهمترین قسمت طرح عملیاتی ۱۹۴۲ در جنوب واگذار شد که عبارت بود از اشغال دژ ولگا.

هیتلر کوشید که شکست طرح استراتژیک خود را با ایجاد یک هیاهوی مصنوعی درباره ارتش ششم که درهم شکسته شده بود، پنهان دارد. ستاد کل هیتلر در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۲ اعلامیه مخصوصی منتشر ساخت که در آن گفته میشد: «روسها از سر بازان ارتش ششم دعوت میکنند که تسلیم شوند، ولی آنها بدون استثناء ایستاده و مقاومت می‌کنند.» روز بعد ستاد کل گزارش داد: «تعداد اندکی از سر بازان آلمان و متحدین آن زنده به ارتشهای شوروی تسلیم شده‌اند.» این عده اندک بالغ بر ۹۱ هزار نفر میشد. هیتلر در باره سر نوشت ۲۵۰۰ افسر، ۲۴ ژنرال و فیلد مارشال پاولوس که در دست روسها بودند، ساکت ماند.

ارتش شوروی در کنار ولگا، یکی از نیرومندترین گروههای ارتش آلمان نازی را بنا و ساخت، یک گروه ارتشی که با واحدهای ضربتی تشکیل شده و کاملاً مجهز بود. فقط پس از شکست این گروه، ۱۵۰ هزار ویا در این حدود مقتول آلمانی، جمع‌آوری و دفن شد. دشت ولگا پوشیده از بیش از صد هزار قبر و صلیب آلمانی بود. میدانیم که عادتاً چهار تا پنج برابر کسانی که کشته میشوند، مجروح میگردند. از اینرو

با يك حساب احتياط آميز، استالينگراد براي فرماندهي آلمان بيهائي  
 كمتر از يك ميليون و نيم كشته، مجروح و ناپديد و اسير تمام نشد.  
 هيتلر بياد ارتش شكسته ششم، با سرعت يك ارتش ششم جديد  
 تشكيل داد و نام «ارتش ششم انتقامجو» به آن داده شد.

كساني كه در دفاع از استالينگراد شركت كرده بودند، مردان  
 ارتش شصت و دوم، فرصتي يافتند تا در ميدانهاي او كراين با اين «ارتش  
 ششم انتقامجو» در بهار ۱۹۴۴ روبرو گردند. ارتش ششم تحت فرماندهي  
 كلنل ژنرال هوليدت قرار داشت كه در كوشش ناکام براي شكستن  
 محاصره ارتش پاولوس شركت كرده بود. او ۱۷ لشكرو ارتش شصت و  
 دوم فقط ۹ لشكر داشت. جنگ شديد بود. «انتقامجویان» بارها حمله  
 متقابل كردند، چنانكه كوئي ميدانستند ما نيروي احتياط نداريم (ارتش  
 ما تازه از يك پيشرفت رزمي طولاني فارغ شده بود). ميخواستند  
 ارتش شصت و دوم را دوباره به سوي ولگا عقب برانند، ليكن حساب  
 آنها غلط بود. ما يك نيروي ذخيره نبرو مند داشتيم كه تجربه اي بود كه  
 در جنگ کنار ولگا اندوخته بوديم. ارتش انتقامجویان درهم شكسته  
 شد و چيزي كه از آن باقي ماند، با تفاق ستاد ارتشش، از اودسا با شتاب  
 به رودخانه دستر گريخت.

براي تشكيل ميتينگي در بامداد آفتابي چهارم فوريه، در ميدان  
 «جنگاوران شهيد»، دعوت شديد. سربازان وساكنان استالينگراد از  
 ميان خيابانهاي شهر قهرمان كه پوشيده از برف و داغهاي بمب و گلوله  
 توپ بود، آمدند، ميتوانم چنان كه كوئي هم امروز است و اگونهاي  
 سوخته را روي خط آهن، ترامواي هائي را كه بر اثر گلوله و بمب و  
 گلوله توپ سوراخ سوراخ شده، ويرانه هاي عمارات چند طبقه و  
 خيابانهاي را كه وسايل متلاشي شده آلمانيها در آنها تل شده بود،  
 مشاهده كنم. در مركز شهر كه هوا پيماهاي آلماني ويرانش ساخته  
 بودند، ديوارهاي فروشگاه عمومي مركزي كه نشانه هاي آتش سوزي  
 رويش ديده ميشد و عمارات اداره پست و فروشگاه كتاب، قرار داشت.  
 در ميدان جنگاوران شهيد، سوراخهاي تازه گلوله توپ و

## حماسه نبرد استالینگراد

خمپاره بود، سه روز پیش جنگ در اینجا برضد باقیماندهگان ارتشهای آلمانی ادامه داشت .

اکنون در این میدان رهبران حزبی و مسئولان حکومت محلی شهر و بخش ، سربازان ، فرماندهان و کارکنان سیاسی، ساکنان شهر ، تمام کسانی که در جنگ قهرمانانه شرکت کرده بودند، میتینگ تشکیل میدادند. نیکیتاسر کیوویچ خروشچف عضودایره سیاسی کمیته مرکزی حزب شورای نظامی جبهه استالینگراد ، در میتینگ حضور داشت . همزمان نظامی و دوستان ، اطراف او را گرفته بودند . خروشچف ، گوروف ، رودیمتسف ، شامیلف و من و دیگران را در آغوش گرفت و بوسید . سپس وی در میان غریبوتسین همراه با چویانف ، پیکسین ، پیکالف و ژنرالهای ارتش شصت و دوم و شصت و چهارم ، به جایگاه سخنرانان رفت .

میتینگ را رفیق پیکالف رئیس شورای شهر افتتاح کرد و از طرف کارگران شهر، از کسانی که نقش قهرمانانه ای در نبرد استالینگراد ایفا کردند، بگرمی تشکر نمود .

وی گفت : «سخت ترین روزها و دشوارترین آزمایشها در پشت سر ما قرار گرفته است . افتخار جاویدان بر قهرمانان استالینگراد که پیروزی با خون آنان بدست آمد! افتخار بر سربازان و فرماندهان دلیر ما ! افتخار بر حزب کمونیست ما !»

از من خواسته بودند که بعنوان سخنران بعدی صحبت کنم . اعتراف میکنم که صحبت کردن اصلا برایم دشوار بود. از دیدن صفوف سربازانی که این ۱۹۰ شب و روز را با آنان زیر آتش گذرانده بودم ، سخت بهیجان آمدم . سخنرانی خود را با این کلمات آغاز کردم :

«ما سوگند یاد کردیم که تا مرگ بجنگیم و استالینگراد را تسلیم دشمن نکنیم . ما مقاومت کردیم و بر سر قولی که بمیهن خود داده بودیم ، ایستادیم ....»

چیزهایی را که بعد گفتم بیاد ندارم . فقط بخاطر دارم که می خواستم به کسانی که در میتینگ گرد آمده بودند بگویم که روز

## آغاز راه

تصفیه حساب نهائی با مهاجمان نازی هنوز درآینده است .  
ماژور ژنرال رودیمتسف با کلمات آتشین سخنرانی کرد و گفت:  
«کاردها در برابر یورش دشمنی که از نظر کمی تفوق داشت ،  
ایستادند. مقاومت سخت و مصرا نه آنها برابر بمب و گلوله توپ و حملات  
بسیار سخت ، شکسته نشد. در صفحات تاریخ نبرد استالینگراد، نامهای  
جنگاوران گارد، مدافعان استوار شهر، برای همیشه زنده خواهد ماند.  
امروز ۱۴۰ روز است که لشکر ۱۲ گارد در کرانه راست ولگا است  
نگریستن بر این شهر مثله شده که هر سانتیمتر از خاک و هر سنگ  
آن، نشانه‌های وحشتناک جنگ را بر خود دارد، دردناک است . ما  
به میهن خود سوگند میخوریم که دشمن را با سنت گاردها ، با سنت  
استالینگراد ، خواهیم شکست .»

ژنرال شامیلف سپس پشت بلند گو آمد. نیروهای ارتش او در  
معا بر جنوبی شهر با آلمانیان جنگیده و نگذاشته بودند به ولگا برسند.  
وی گفت : « ما در ۲ فوریه آخرین صدای گلوله‌ها را در  
استالینگراد شنیدیم . با تسلیم گروه شمالی دشمن ، عملیاتی پایان آمد  
که در تاریخ بی نظیر است و طبق طرح فرماندهی عالی ، بموقع اجرا  
گذاشته شد . سربازان ما دشمن را متوقف ساختند، نگذاشتند بولگا  
برسد و استالینگراد برای مهاجمان آلمانی قبری شد .»

پس از چویسائف دبیر کمیته بخش استالینگراد ، نیکیتا -  
مرگیوویچ خروشچف عضو شورای نظامی صحبت کرد و گفت :  
« رفقا ، ما در یک روز تاریخی در اینجا گرد آمده‌ایم که  
نیروهای ما، بابه پایان رساندن شکست نازیها در ناحیه استالینگراد ،  
پیروزی افتخار آمیز خود را بر دشمن سوگند خورده جشن میگیرند .  
دشمن نتوانست ولگا را ترك گوید و معلومش شد که قبری برای خود  
در اینجا کنده است. ما امروز پس از عملیات طولانی، در اینجا چون  
دوستان قدیم گرد آمده‌ایم تا یکدیگر را به بینیم . هر کس از ما هایل  
است و میتواند مطالب فراوانی بگوید...»

رفیق خروشچف هنگامی که پیرامون نقش ارتش شصت و دوم

## حماسه نیرو استالینگراد

در شکست گروه ارتش آلمان صحبت میکرد گفت :  
دهر کس که در اینجا بوده، میداند که چطور وضع برای ارتش  
شصت و دوم در کرانه راست ولگا دشوار بود...  
ارتش تحت فرماندهی ژنرال شامیلوف نیز نقش بزرگی بازی  
کرد و میبایست بر ضد دشمن بردهای سخت کند...  
خروشچف سخنان خود را با این کلمات پایان داد: همه کوشش-  
های ما باید معطوف به تکمیل مهارت نظامی ما شود... هدف ما عادلانه  
است. ما باید دشمن را بشکنیم.  
تمام حاضران در میدان باهورا با افتخار حزب و مردم شوروی،  
به سخنان خروشچف پاسخ دادند.  
میتینگ پایان یافت و سربازان متفرق شدند تا برای بردهای  
جدید آماده شوند.  
ما در حدود یک ماه در دهاتی که در امتداد رودخانه آختویا بود،  
گذرانیدیم. لشکرهای ارتش شصت و دوم طی این مدت استراحت کاملی  
کردند، واحدهای خود را به حد سازمانی رساندند. سلاحهای جدید  
دریافت داشتند و آماده سوار شدن به ترنهای نیرو بر شدند تا بسوی غرب  
حرکت کنند و به جبهه که اکنون خیلی دور بود، برسند.  
واحدهای و لشکرهای ما، از طرف میهن کریمانه مدال و نشان  
گرفتند. تقریباً به همه لشکرها و تیپهائی که در دفاع از استالینگراد  
شرکت کرده بودند، عنوان گارد داده شد. ارتش شصت و دوم نیز نام  
ارتش ۸ گارد را گرفت. نشان «گارد» در روی سینههای افسران و  
سربازان پدیدار گشت.  
کمی قبل از آنکه به جبهه حرکت کنیم، عضو شورای نظامی  
ارتش، کوزما آکیموویچ گوروف را که برای تصدی پست جدیدش میرفت،  
بدرقه کردیم. گوروف که ابتدا یک فرمانده لشکر و سپس لیوتنان ژنرال  
شد، برای ما قبل از همه چیز یک همرزم بود. او در تمام مدت جنگ در  
کرانه راست بود و شریک سختیهای شکست و شادی ما در پیروزی بود.  
اکنون میبایستی جدا شویم....

ما او را از روستای سردنایا آختوبا بدرقه کردیم . هنگام  
مشایعت کریلف، واسیلیف، پوژارسکی، وینراب، تکاچنکو و من حضور  
داشتیم. سخنرانی مشایعت و شعاری در میان نبود، لیکن گوروف را همه  
در آغوش گرفتیم و بوسیدیم . و اگرچه اشک در دیدگان همه ما جمع  
شده بود ، مفارقت برای گوروف دشوارتر بود ، زیرا او میرفت و ما  
میماندیم ...

« ك - آ - گوروف. « مردی بود که اعصاب آهنین و خونسردی  
بی نظیری داشت. بیاد دارم که وقتی يك قطعه بمب کلاه خزاورا سوراخ  
کرد، در کنار ولگا ایستاده بودیم. گوروف بهمانگام کرد، کلاهش را  
برداشت، لبخند زد و گفت :

« کمی آسیب دیده ولی هنوز میتوانم آنرا سرم بگذارم.»

گوروف يك کمونیست لنینیست بود . میتوانست کلمات تشویق  
آمیز را با سختی انضباط حزبی و نظامی بیامیزد. او همیشه قادر بود که  
بموقع ، وظایف سیاسی را که در طرحها و اقدامات نظامی وجود داشت ،  
هر جا که مطرح میشد، اجرا کند .

گوروف میتوانست مردم را مطالعه کند و پس از آنکه کسی را  
انتخاب میکرد، باو اطمینان مینمود و همیشه پیوسته مراقب او نبود .  
اغلب بمن میگفت : « این گزارشها باید کنترل شود ، لیکن آن دسته  
دیگر دقیق است . « وفی الواقع نیز چنان بود که گوروف میگفت . او  
طبیعتاً مردشادمانی بود و ملازمت او هرگز کسالت آور نبود.

پس از بدرقه رفیق و همرزم خود، احساس تنهایی کردیم و اغلب  
بیادش می آوردیم. در اوت همان سال، ۱۹۴۳، خبر مرگ رفیق گوروف  
همه ما را بلرزه درآورد. او قبل از موقع درگذشت و شریک شادی ما  
در پیروزی نهائی نشد.

ارتش شروع به سوار شدن به ترنها و حرکت بسوی غرب ،  
بطرف جبهه کرد. ارتش شصت و دوم به ناحیه کویپیانسک در دونش شمالی  
اعزام شد. ستاد ارتش میبایست در ایستگاه «رور و پونوور» سوار ترن شود.  
طی روز از تمام ایستگاههایی که لشکرهای ارتش از آنجا سوار ترنهای

### حماسه نبرد استالینگراد

فیروبر میشدند، بازدید کردم و قبل از فرارسیدن شب به «وورویونوو»  
باز گشتم .

قرن صوت کشید، سپس تکانی خورد و آنگاه صدای هم‌آهنگ  
چرخها بلند شد .

در اندیشه همه ما این بود : « بدرود ولگا ، بدرود ای شهر  
قطعه قطعه شده فرسوده ... آیا ما زمانی دوباره تو را خواهیم دید ؟  
بدرود یساران هم‌رزم که در خاک آلوده به خون ملت ما ماندید . ما  
بسوی شرق ، می‌رویم و وظیفه ما گرفتن انتقام شما است . »

## فصل دهم

### مکتب تجربه

سیاستمداران بورژوازی که در خدمت امپریالیسم هستند و ژنرالهای سابق نازی که ادعا میکنند تاریخ نویسان حقیقت بین برد استالینگرادند، میکوشند تا توضیح دهند که نقطه عطف اساسی، در جنگ دوم جهانی کی و چگونه بوجود آمد و چرا ارتش آلمان که تقریباً تمام اروپا را بازرادخانه نیرومند نظامی و اقتصادی آن گرفته بود، نتوانست در ۱۹۴۲ پیروزی نهائی را در جبهه شرق بدست آورد. آنان میکوشند شرح دهند که بر سر باز روسی که صدها میل بسوی ولگا عقب نشینی کرده بود، چه گذشت که ناگهان شکست ناپذیر شد.

خواننده هر اندازه نیز که برای یافتن حقیقت در این گزارش-های عینی، بکوشد، باز محکوم به ناامیدی است. زیرا حتی نشانه‌ای از حقیقت نیز در آنها وجود ندارد. شخصیت‌های نظامی غربی، مانند گودریان ویا نویسندگان مجلدات بزرگ: «جنگ جهانی ۱۹۳۹-۱۹۴۴»، لیوتنان ژنرال دیتمار، فیلد مارشال فنرونشتند، ماژور ژنرال بائلی و دیگران، در حقیقت امر، وضع واقعی را نشان نمیدهند، بلکه



آنها را مبهم میسازند. آنها تا کنون با انداختن تمام گناه بگردن هیتلر، نتوانسته اند به حقایق کهنه‌ای شرح دهند که تغییر اساسی را در دوران جنگ دوم جهانی، چه عاملی بوجود آورد. و همه در دسر در این حقیقت نهفته است که آنان بدلائل گوناگون نمیخواهند آشکارا بپذیرند که ضربه قطعی را چه کسی بارش آلمان زد. قادر نیستند که بگویند بدون وجود اتحاد شوروی، هیچ نیروی واقعی برای متوقف ساختن و سپس درهم شکستن متجاوزان آلمانی وجود نداشت.

فی‌المثل مونتگمری عقیده دارد که نقطه عطف جنگ دوم جهانی در ۱۹۴۲، در شن‌های آفریقای شمالی که وی فرماندهی یک ارتش را داشت، روی داد، چنانکه گوئی شن‌های آفریقا برای هیتلر مهمتر از نفت، زغال، غله، و فلزات روسیه بود. اما هیتلر چنانکه مونتگمری او را وصف میکند، احمق نبود و تعداد نیروهائی که بوسیله هیتلر در یک جهت - بسوی ولگا - فرستاده شد، تقریباً ده برابر نیروهای او در آفریقا بود. برای هیتلر سودآور بود که نیروهای آمریکا و انگلیس را به تونس منحرف کند و در این کار توفیق یافت. لیکن حقایق نشان میدهد که نقطه عطف جنگ نه در آفریقا، بلکه در کنار ولگا و سپس در کورسک - بولک، در تابستان ۱۹۴۳ که آلمانیان به کنار پرتگاه فاجعه رانده شدند، پدیدار گشت.

نویسندگان کتاب: «جنگ جهانی ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵»، دم خروس را با فاشیگری عیان ساختند و نظریات مونتگمری را رد کردند. باتلر در فصلی تحت عنوان «جنگ و روسیه»، که جنگ در کرانه ولگا را شرح میدهد اعتراف میکند: «تلفات طرفین بسیار عظیم بود. این مسئله را که آیا چنان قربانی‌هایی در راه نتایج بدست آمده ارزش داشت یا نه، فقط از روی این نکته میتوان معین کرد که نتایج مزبور تحکیم میشد و در راه مقاصد عملیاتی بکار برده میشد.» سپس مینویسد: «میبایستی راه حل تازه‌ای یافته میشد، و کار دشوارتر این بود. میبایستی نفوذ مناسبی روی هیتلر اثر میگذاشت تا رهبری عمومی، ازین بستی که گرفتار آن شده بود، خارج شود. چیز لازم آن بود که بدفاع

ناکتیکی پرداخته شود و جنگ در شرایط کم و بیش قابل تحملی، پایان آید. وقایع بعدی میبایست پاسخ بدین سؤال را میداد که آیا رئیس جدید ستاد کل، برای انجام این کار مناسب بود و آیا در شرایطی که پیش آمده بود، مردی را می شد یافت که ارتش آلمان را از بحران خارج سازد.

چرا ناگهان در سپتامبر ۱۹۴۲، نیاز آمده بود که ارتش آلمان را از بحران بیرون آورند؟ آیا بدین علت نبود که توده اصلی ارتشهای آلمان که بکنار و لگا اعزام شده بودند، نتوانسته بودند وظیفه خود را انجام دهند و متحمل تلفات بی حساب میشدند؟ باتلر با فاش کردن راز جلو میرود تا به اربابان کنونی خود تعظیم بنده واری بنماید. مینویسد: «این اساس درامی را ریخت که زیر آفتاب آفریقائی در تونس و ویرانه های برف پوش استالینگراد، روی صحنه آمد. فاجعه ای که آلمانیان در آفریقا و استالینگراد با آن روبرو شدند، یک اخطار جدی از نقطه عطفی بود که در سر نوشت ملت آلمان پدیدار شده بود.»

ما میتوانیم این دورویی ساده لوحانه و ژست های آنرا در برابر آلمان و مونتگمری، بوجدان باتلر واگذاریم، لیکن باندازه کافی از آنچه میگوید روشن است که نبرد استالینگراد نقطه عطف جنگ دوم جهانی بود.

بنظر من اظهارات ساده لوحانه دیگری نیز شده است، بدین معنی که بمحض ورود نیروهای آلمان به شهر استالینگراد، دفاع از دژ کنار و لگا، معنی واقعی خود را از دست داد. میگویند از این لحظه بعد، و لگا یک شریان حیاتی حمل و نقل نبود و شهر که به ویرانه تبدیل یافته بود، دیگر مرکز ارتباطات بشمار نمیرفت و از اینرو آیا جنگ بخاطر آن ارزش داشت؟

آری ارزش داشت. زیرا تعداد نیروهای آلمانی که وارد در جنگ شده بودند، در آن لحظه بدفاع از شهر اهمیت سیاسی و استراتژیک میداد. بدون جنگ دفاعی مصرانه، طولانی و پیروزمند، آماده کردن

## حماسه نبرد استالینگراد

قوای احتیاط نیرومند و شروع يك حمله متقابل ، غیر ممکن بود .  
علل پیروزی ما در کنار ولگا چه بود .

### نیروی نافذ

حزب کمونیست شوروی با در نظر گرفتن آغاز نبرد استالینگراد ، بعنوان گشایش يك مرحله تازه در جنگ ، همه مردم شوروی را برای انجام موفقیت آمیز عملیات بسیج کرد . بنظر ما این تنها راه پایان رساندن نبرد ولگا بود . همه بشریت برای سازمان دادن شکست ارتشهای آلمان در استالینگراد که تغییری اساسی در جریان جنگ دوم جهانی پدید آورد ، دینی به حزب کمونیست و کمیته مرکزی آن دارند . اما این سخن غیر کافی خواهد بود ، مگر آنکه اضافه کنیم حزب کمونیست برای ایجاد این تغییر ، در شرایط دشوار باور نکردنی و مدت ها قبل از جنگ استالینگراد ، تهیه مقدمات میدید .

چنانکه میدانیم در سال اول جنگ ، بسیاری از مناطق صنعتی ما بوسیله آلمانیان اشغال شد . میبایست در کوتاهترین مدت ، کارخانه هایی که تولید دفاعی داشتند و به شرق منتقل شده بودند ، دوباره شروع بکار کنند . این کار چه مهارت ، استعداد و نیروی اراده ای از کمونیست ها می طلبد که در عقب جبهه کار میکردند می طلبید ، که ترتیب سوار کردن کارخانه ها را که تقریباً به صحراهای بایر تخلیه شده بود و سازمان کار برای آنها را میدادند ، برق و مواد خام بدست می آوردند و با سرعت تمام جلو میرفتند تا هر چیزی را که برای جبهه ضرورت داشت ، تولید کنند .

حزب علاوه بر غلبه بر مشکلات میبایست کار وسیع و پیچیده در زمینه کاملاً نظامی را بعهده بگیرد ، تا بر نتایج با اصطلاح حمله ناگهانی فائق آید . میگویم «با اصطلاح» زیرا ما از تمرکز نیروی نازیها در مرزهای اتحاد شوروی نمیتوانستیم اطلاع نداشته باشیم . بسیاری از کارشناسان ستاد و قرارگاه فرماندهی کل ، عقیده داشتند که چون هیتلر نتوانسته است در ۱۹۴۱ ، در شرایط حمله غافلگیری پیروزیهای قطعی

## آغاز راه

بدست آورد، در ۱۹۴۲ هنگامیکه جبهه بر اثر عملیات زمستانی، ثبوت یافت و هنگامی که غافلگیری به عنوان يك عامل غلبه شد، پیروزی بر نازیسم دور نبود و دیگر مسلم مینمود. لیکن معلوم گشت که دشمن هنوز نیرومند است و تمام زرادخانه اروپا برای آن کار میکند. جنگ از بهار ۱۹۴۲ شدیدتر شد و ماتنها به آن ادامه دادیم. زیرا در این سال، نمیتوانستیم روی گشایش جبهه دوم حساب کنیم، چون بنفع آمریکائی-ها و انگلیسیها نبود.

ارتش‌های آلمان که برای تصرف مناطق نفت خیز قفقاز آماده میشدند، کریمه را گرفتند، سرپل ما را در فدوسیا درهم شکستند و آنگاه با دفع يك حمله جبهه‌ای نیروهای ما، که به خارکف پیش رفته بودند، (بهترین واحدها و وسائل که طی زمستان تجهیز شده بود در این حمله بکار رفتند) يك حمله مصمم عمومی را بطرف جنوب شرقی با همه نیروئی که داشتند، آغاز کردند. در نتیجه، ارتشهای مادر آغاز تابستان ۱۹۴۲ به دن و سپس ولگا و قفقاز عقب نشستند و کشور زغال حوزه دن، صنایع ابزارسازی کریووروزه، گندم روستف و سوا ستوپیل و چیزهای بسیار دیگری را از دست داد. تا اواسط تابستان ۱۹۴۲ بیش از چهل درصد از جمعیت شوروی در مناطق اشغالی قرار گرفت.

چنین شرایطی نمیتوانست مایه نگرانی نشود. اثر هر عقب نشینی جدید ارتشهای شوروی، این بود که روحیه مردم را خراب میکرد. ارتش با بزرگترین خطرات روبرو بود زیرا اعتماد مردم را از دست میداد.

کمیته مرکزی مداخله کرد و بدون پنهان کردن این امر، از سازمانهای حزبی و مردم عموماً، این شعار را مطرح ساخت: «حتی يك قدم نیز عقب نباید برداشت»

این شعار طی فرمانی از طرف فرمانده کل، به نیروها ابلاغ شد. به همه رهبران نیروهای مسلح اخطار شد که دیگر عقب نشینی نمیتوان کرد، جایی برای عقب نشینی وجود نداشت و میبایستی تا مرگ با دشمن جنگید. هنگامیکه این فرمان، درهمه واحدها برای سربازان

## حمايه نبرد استقلالنگراد

خوانده شد ، برای همه روشن بود که در شرایط موجود، این تنها راه افزایش کارآئی رزمی ارتش و نجات کشور است .

شرائطی که حزب کمونیست میبایست در آن ، ارتش و همه ملت را برای يك جنگ و خیم آماده سازد ، بقرار مزبور بود . هنگامی که این جنگ شروع به شکل گرفتن در راههای ولگا کرد ، حزب بهترین اعضای خود را بدانجا اعزام داشت . در رأس شورای نظامی جبهه یکی از اعضای دایره سیاسی حزب کمونیست ، ن.س. - خروشچف قرار گرفت . او نکوشید تا این حقیقت را بپوشاند که وضع در همه جبهه ها دشوار بود . او مخصوصاً این حقیقت را تأکید کرد که نمیتوانیم شهر را تسلیم کنیم و بیشتر عقب بنشینیم .

کلماتی را که قبل از عزیمت به شهر شعله ور بمن گفت بیاد دارم :

« مردم سرنوشت کشور را بما سپرده اند و ما باید دشمنی نیرو- مند و نفرت انگیز را بشکنیم ، و گرنه کشور با يك تراژدی تلخ روبرو است . »

رهبری سازمان سیاسی و مهمترین بخشهای ستاد جبهه را کارکنان فعال حزبی ، اعضای کمیته مرکزی و دبیران کمیته های محلی ، رفقا چوبانف ، دوروین و سدربوک بر عهده گرفتند . هزاران نفر از کمونیستها ، بانجر به وسیع کار سیاسی حزب ، به نیروها و جبهه پیوستند . در میان ده هزار کمونیستی که از نواحی مختلف کشور تنها در ارتش شصت و دوم ، گردآمده بودند ، پانصد دبیر وجود داشت که مسئول و متصدی تعلیمات شعب کمیته های بخش نواحی و شهرها ، دبیران مزارع اشتراکی و تشکیلات کارخانه ها و سایر کارکنان حزبی بودند ، کمیته مرکزی برای تقویت قسمت سیاسی حزب « ای. و. - کریلف » و « آن - کروگلف » را که معاون شورای کمیساریای خلق فدراسیون روسیه بود اعزام داشت و « آ. د. - استوپوف » و دیگران نیز آمدند . يك هفته نیرو- مند حزبی در ارتش تشکیل شد . هیچ گروهالی نبود که يك قشر عمده از اعضای حزب نداشته باشد و در لشکرهای ۳۸، ۳۷، ۳۳ گارد ، بسیاری

## آغاز راه

از گردانها ، فقط از اعضای حزب و کامومول تشکیل شده بود . نیروهای حزبی به تمام قسمت‌های اساسی ارتش فرستاده شده بودند . کمونیستها هنگام راه پیمائی در سنگرها و در جنگ ، با نمونه فردی ، نشان دادند که چگونه باید جنگید تا درخواست حزب و ملت انجام گیرد و نباید «یک گام بعقب» برداشته شود. صدها و هزاران کمونیست ، به سربازان توضیح میدادند که نمیتوان بیشتر عقب‌نشست و دشمن رانه تنها میتوان متوقف ساخت ، بلکه میشود بعقب افکند . برای انجام این کار ، تنها چیزی که ضرورت داشت ، اراده و مهارت بود نمونه و روحیه فداکاری کمونیستها ، نیروئی بود که اندازه گیری آن امکان ناپذیر است ، نویسندگان معاهدات ضخیمی که در غرب پیرامون جنگ گذشته انتشار یافته یا کسانی که از پذیرفتن این نکته امتناع میکنند که ضربه قطعی ، ضربه‌ای که نقطه عطفی در مسیر جنگ پدید آورد ، بوسیله نیروهای مسلح شوروی وارد آمد ، هرگز اثر نیروی مزبور را روی مغز سربازان نخواهند فهمید .

از ایشرو باید چند نمونه از تجربه کار سیاسی حزبی کمونیستها را در ارتش شصت و دوم نشان دهیم .

چنانکه گفتم نیروهای حزبی به تمام قسمت‌های مهم فرستاده شدند و معنایش اینست که کار سیاسی نه بعنوان چیزی جدا از وظایف حزبی ، بلکه در خود واحدها انجام میشود تا اجرای فرامین نظامی تضمین گردد .

ما اکنون عادت کرده‌ایم که در مقالات و گزارشها بخوانیم که «سربازان ارتش شصت و دوم تا مرگ جنگیدند» . لیکن آماده کردن سربازان برای مقاومتی چنان مصرا نه ، کار آسانی نبود .

سربازی را تصور کنید که در یک ستون ، در امتداد جاده خاک آلود بسوی ولگا راه می پیماید . او خسته است و بدشواری میتواند دید گانش را بر اثر گرد و غبار و عرق ، گشوده نگاهدارد ، روی دستش یک تفنگ ضد تانک و یا مسلسل دستی دارد و بکمرش فانوسقه یا گلوله و نارنجک بسته است ، روی پشتش کوله ایست که در درون آن آذوقه و

## حماسه نبرد استالینگراد

تکه پاره هائی را گذاشته که همسر ویامادرش برای راه طولانی بوی داده اند. باضافه اودر محلی دوردست، مادر، زن و کودکش را بر جای گذاشته است. به آنها می اندیشد و امیدوار است که بنزد آنان باز گردد. لیکن به ولگا نزدیک میشود و می بیند آسمان از آتش ارغوانی رنگ شده و دیگر غریبوانفجارها را می شنود و دوباره بخانه، زن و کودکش می اندیشد لیکن اکنون بنوعی دیگر می اندیشد:

«آنها بدون من چگونه زندگی خواهند کرد؟» او گرد را این لحظه خطر مهلك را که بالای سر کشورش معلق است و وظیفه مقدسی را که نسبت بمیهن دارد، بیاد او می آورند، سنگینی اندیشه ها او را متوقف خواهد ساخت و یا گامش را سست میکند. لیکن او پیش میرود و متوقف نمیشود: در امتداد جاده تصاویر دیواری و شعار هائی وجود دارد که مشتاقانه بوی ندا میدهد: «رفیق! اگر دشمن را در استالینگراد متوقف نکنی، بخانه تو داخل خواهد شد و دهکده ات را ویران می سازد!»

«دشمن باید در استالینگراد درهم شکسته و تپا شود!»  
«سرباز! میهن تو قهرمانیت را فراموش نخواهد کرد.»  
شب فرامیرسد. سرباز به گذرگاه رودخانه میرسد. در امتداد محل پیاده شدن، قایقهای شکسته و یک قایق زرهی که سوراخهایی در پهلوی آن است، قرار دارد. در امتداد کرانه رودخانه، زیربته ها، زیر تیریزهای شکسته، در سوراخهای گلوله و خندقها سربازان هستند. صدها سربازند ولی سکوت مستولی است و بانفسهای بند آمده از روی ولگا، شهر را که در شعله پیچیده شده تماشا میکنند، بنظر میرسد حتی سنگها هم آتش گرفته است. در بعضی جاها تابش شعله ابرها را روشن میکند. آیا واقعاً در این جهنم، سربازان زنده اند و می جنگند؟ چگونه میتوانند نفس بکشند؟ از چه چیز دفاع میکنند، از ویرانه هائیکه دود از آن بر می خیزد و تل های سنگ؟.. لیکن فرمان است که با قایق به آنسوی ولگا و مستقیماً به جنگ بروند...

آری چنین فرمانی وجود دارد، لیکن اگر روی فرمان بدون آماده ساختن روحیه مردان برای اجرای آن، تکیه کنید، سوار نمودن

سربازان به کشتی با کندی انجام خواهد یافت و تا کشتی زیر آتش قرار گرفت آنرا رها میسازند و شنا میکنند ، منتهی نه بسوی جهنم سوزان ، نه بسوی جنگ ، بلکه به عقب ، بکرانه‌ای که از آن سوار کشتی شده بودند . در این شرایط چه میکنید ؟ در این اوضاع و احوال هیچ تصویر دیواری و شماری بشما کمک نخواهد کرد . یکی باید نمونه فردی نشان دهد . در هر گروهان و در هر دسته ، مردی هست که شنا خواهد کرد ، منتهی نه به عقب ، بلکه بجلو ، و مردان را بکرانه شهر سوزان راهنمایی خواهد نمود . و چنین مردانی نه تنها در گروهانها و دسته ها ، بلکه در هر جوخه ای وجود داشتند . آنها اعضای حزب کمونیست و کامسومول بودند و با اجرای دستور فرماندهان ، نمونه هایی نشان میدادند که در هر اوضاع و احوالی چه باید کرد و چگونه کار را باید انجام داد .

این کار سیاسی است که بدنبال اجرای فرامین رزمی می‌آید . این داستان کار سیاسی در روی کشتیهای ولگا را پیتربلو ، یک مسلسل چی سابق لشکر گورشینی که اکنون در کامباین نساجی «اور - خووو - زوئوو» نجارا است ، بشرح زیر نوشته است :

«قبل از سوار شدن بر کشتی ، یک ژنرال کوچک اقدام که گونه مدور داشت و سرش را تراشیده بود ، نزد ما آمد . او معاون فرمانده جبهه گولیکف بود . تازه از کرانه مقابل آمده بود و گفت : «از این سمت ، بنظر میرسد که همه چیز میسوزد و هیچ جایی وجود ندارد که پایتان را در آن بگذارید . لیکن هنگامی که لشکرهای کامل در آنجا زندگی میکنند و میجنگند . اما بکمک احتیاج دارند . آنها منتظر شما هستند ...» سپس روزنامه هارا توزیع کردند و بهر کس یک اعلامیه کوچک چاپی دادند که تعلیمات زیر در آن درج شده بود : «یک سرباز بدانستن چه چیز نیازمند است و چگونه باید در جنگ شهر رفتار کند .»

کشتی وارد میشود . منتظر فرمائیم و همه ناراحت هستند ، زیرا در نهایت امر هر کس میخواهد زنده بماند .. مراقب هستیم . اولین کسی که به عرشه کشتی میرود یک سروان کوچک اقدام است . ستاره‌ای روی سر آستین های خود دارد که نشان میدهد یک آموزگار ارشد